

اشعار و کلمات قصار عربی سهروردی

مقدمه

سالکان طریقت و جویندگان حقیقت با نام ابوالفتوح یحیی بن حبش بن امیرک سهروردی معروف به شیخ مقتول آشنا هستند و از آثار گرانبهای این عارف ربّانی جهت تزکیه نفس و تجرد جسم خاکی از علائق مادی استفاده وافی برده‌اند و کدام محقق است که از تصنیفات این حکیم مسلمان بی‌خبر باشد بخصوص که در عصر حاضر شخصیت و مؤلفات این فیلسوف عالیقدر بوسیله مقالات و تبصّعات ارزنده دانشمند محترم و استاد علامه جناب آقای دکتر سید حسین نصر (متع الله العالمین بفضله الكثير) معرفی شده است و مطالعات عمیق ایشان بسیاری از جوانب تاریک آثار سهروردی را روشن نموده است و دانشمندان را در خصوص این چراغ معرفت و تصوف، از نکات تازه‌ای بهره‌مند ساخته است و همین اشعار عربی و کلمات قصار که اکنون به خوانندگان فاضل تقدیم می‌شود مدیون استقصای زائد الوصف ایشان است زیرا جناب آقای دکتر نصر رئیس محترم دانشکده ادبیات و علوم انسانی از مدتها پیش در جستجوی شرح حالی بودند که تا حدی نواحی مختلف زندگانی سهروردی را روشن کند و با منطق و عقل نیز انساب باشد تا اینکه شرح حال نسخه خطی نزهة الأرواح شهرزوری و ترجمه آنرا به فارسی در نسخه خطی ترجمه همان کتاب بنام تاریخ الحكماء مناسبتر دانستند توضیح اینکه در نزهة الأرواح شهرزوری بخشی بشرح احوال و آثار سهروردی اختصاص یافته است و پس از ترجمه احوال این حکیم، اشعار عربی و کلمات قصار وی ذکر شده است. آقای دکتر نصر بخش

شرح احوال را از نسخه خطی نزهة الأرواح و ترجمه آنرا از نسخه خطی ترجمه تاریخ -
الحکماء ، خود تصحیح نموده اند و آن را در مقدمه آثار فارسی سهروردی چاپ
کرده اند . آنگاه تصحیح اشعار عربی و کلمات قصار سهروردی را به جهت حسن ظنی
که باین حقیر دارند باین بنده محول فرمودند . اینجانب نیز امر جناب آقای دکتر نصر
را امثال نمود و مشغول کار گردید . بنا بر این اساس تصحیح در متن عربی نسخه
خطی نزهة الأرواح متعلق به کتابخانه مرکزی است و تصحیح متن فارسی بر اساس
نسخه خطی ترجمه تاریخ الحکماء است که آن هم در کتابخانه مرکزی موجود می باشد
ولیکن در تصحیح متن عربی از نسخه عکسی دیگری بنام العقدة الفرید نیز استفاده
شده است در این کتاب همان شرح احوال و اشعار عربی و کلمات قصار سهروردی که
در نزهة الأرواح ذکر شده است وارد گردیده است . و همین نسخه در خواندن
و تصحیح بسیاری از کلمات و عبارات عربی و متن فارسی مساعدت قابل توجهی
نمود بهمین جهت و طیفه خود می دانم که در اینجا از مساعدت علامه عالیقدر و محقق کم
نظیر جناب آقای مجتبی مینوی (ادام الله عمره و متع العالمین بفضله الغزیر) نهایت تشکر
نمایم که با سعه صدری که همیشه در ایشان معهود است صنجات نسخه مذکور را که در
آنها اشعار عربی و کلمات قصار سهروردی ذکر شده است در اختیار اینجانب قرار دادند و با
این راهنمایی فاضلانه خویش مرا رهین منت خود نمودند در خور تذکر است که هر دو
نسخه خطی و عکسی عربی فاقد اعراب است و کاتبان هر دو نسخه خطی عربی و فارسی
متعلق به کتابخانه مرکزی ، در امر نقطه گذاری اجمال نموده اند و اگر بگویم هر دو نسخه
تقریباً بی نقطه کتابت شده اند اغراق ننموده ام لذا همین امر کار تصحیح را دشوارتر نمود .
در تصحیح اشعار عربی تا آنجا که میسر بود منابع و مآخذ آنها را که در اعلام النبلاء و عیون
الأنباء از آن سهروردی ذکر شده بود به پایان اشعار عربی سهروردی با یادآوری این
نکته در جای خود ؛ الحاق کردم و به عبارت و کلماتی که مترجم فارسی آنها را مطابق اصل
عربی ترجمه ننموده است در حواشی متن عربی و هوامش متن فارسی اشاره نمودم و در

ترجمه کلمات قصار تصحیحاتی را که این حقیر نموده‌ام در حاشیه توضیح داده‌ام ولی باید اذعان کرد که ترجمه فارسی چندان از فصاحت و بلاغت برخوردار نیست و در برخی از موارد ترجمه با متن عربی تطبیق نمی‌نماید. شاید از این جهت باشد که مترجم نسخه خطی دیگری از نزهة الارواح در اختیار داشته است که بکلی با نسخه خطی معتمد ما متفاوت بوده است و من به مواضعی که ترجمه فارسی با عربی اختلاف دارد در حواشی ترجمه کلمات قصار اشاره کرده‌ام. بهر حال همین مختصر حاصل زحمات ناچیز این ضعیف است و خود معترفم که خالی از عیب و نقص نمی‌باشد و امیدوارم که فضیلتی محترم مرا از هفتواتی که بی‌گمان وجود خواهد داشت آگاه سازند و به لغزشهای اینجانب با دیده اغماض بنگرند در پایان بار دیگر از استاد علامه جناب آقای دکتر نصر تشکر می‌نمایم و توفیق ایشان را در خدمت به ایران و اسلام از درگاه ایزد متعال خواهانم.

فیروز حریریچی

علائم اختصاری نسخ خطی و کتبی که در تصحیح

از آنها استفاده شده است

A - نسخه خطی نزهة الأرواح متعلق به کتابخانه مرکزی دانشگاه. این نسخه بخط نسخ کتابت شده، با عنوانهای سنگرف و برخی جاها سفید می‌باشد. در این نسخه از نام « نزهة » یاد شده و شهرزوری هم از خود نامی نبرده است. (برگ ۱۷۵ - کاغذ سمرقندی - جلد تیماج - سرخ ساده مقوایی - اندازه ۱۲/۵ × ۱۸/۵ - ۱۳۵ × ۸ پ - س ۱۵ بشماره ۸۵۶ در کتابخانه مرکزی (نقل از فهرست کتابخانه مرکزی، تألیف آقای دانش پژوه ج ۴ ص ۱۳۳۲).

F - ترجمه نزهة الارواح بنام تاریخ الحكماء. ترجمه مقصود علی تبریزی، در زمان نورالدین محمد جهانگیر شاه ترجمه شده است این نسخه بشماره ۵۳۱۹ در کتابخانه مرکزی دانشگاه موجود است. نسخه موریا نه خورده و محتاج به صحافی است ۲۹۶ برگ دارد و

این نسخه در فهرست‌های چاپ شده آقای دانش پژوه نیامده است و نام آن در مجلدات دیگر فهرست ایشان خواهد آمد.

R - نسخهٔ عکسی بنام العمد الفرید فی تاریخ بعض الحكماء المتقدمین متعلق به کتابخانه ملی که آن را استاد محترم جناب آقای مینوی به امانت گرفته‌اند. تاریخ کتابت این نسخه ۹۹۰ هجری است و از صفحات ۲۰۷ تا ۳۱۱ به اشعار عربی و کلمات قصار سهروردی اختصاص یافته است.

E - عیون الأنباء فی طبقات الأطباء تألیف ابن ابی أصیبة ج ۲. چاپ چاپخانهٔ وهیبه. سال ۱۲۹۹ هجری - ۱۸۸۲ م.

L - لسان المیزان تألیف ابن حجر عسقلانی جلد سوم چاپ هند سال ۱۳۳۰.

V - وفيات الأعیان تألیف ابن خلیکان - ج ۵ - چاپ محی الدین عبدالحمید - قاهره ۱۹۴۹.

M - مرآة الجنان وعبرة الیقظان ج ۳ چاپ حیدرآباد دکن ۱۳۳۸ هجری.

N - أعلام النبلاء بتاریخ حلب الشهباء. تألیف محمد راغب بن محمود بن هاشم الطباخ الحلبي. ج ۴ - چاپ مطبعه علمیه. حلب سال ۱۳۴۳ هـ - ۱۹۲۵ م.

Z - کنز الحکمة یا ترجمهٔ نزهة الارواح - از ضیاء الدین دری جلد دوم سال ۱۹۱۶. بحث در آثار و افکار و احوال حافظ. تألیف دکتر غنی جلد دوم ۱۳۲۲.

تذکر: علامت - نشانهٔ آنست که فلان نسخه کلمه مذکور را فاقد است و علامت + نشانهٔ آن است که کلمه ذکر شده فقط در همان نسخه است که علامت جلو آن قرار داده شده است و شماره‌های مذکور در حواشی اشاره به سطرهای مجله است.

مما قاله بالعربية قوله: *

* - بیست و سه بیت از این قصیده در وفيات الاعیان و هفده بیت در عیون الانباء و بیست بیت در اعلام النبلاء و چهارده بیت در مرآة الجنان آمده است. در خور تذکر می باشد که مرحوم دکتر غنی ابیات منقول در وفيات در جلد دوم کتاب خویش یعنی « بحث »

قصیده

ابداً تحن اليكم الارواح و وصالكم ریحانها و رواح
 وقلوب اهل و دادكم تشتاقكم والى جميل لقائكم ترتاح
 وارحمنا للعاشقين تحملوا سر المحبة و الهوى فضاح
 بالسر إن باحوا تباح دماؤهم وكذا دماء البائحين تباح
 وإذاهم كنموا يحدث عنهم عند الوشاة المدمع السفاح

→ در آثار و افکار و احوال حافظ « آورده است نظریاتی که میان ابیات وارده در کتب مذکور از لحاظ ترتیب و تعداد ابیات و پاره‌ای از کلمات و نسخه خطی معتمد ما اندک اختلافی وجود دارد؛ لذا به مواضع اختلاف آنها بایکدیگر اشاره می‌کنیم و مواردی را که در تصحیح از کتب سزبور استفاده کرده‌ایم ذکر می‌نمائیم. رجوع کنید به (وفیات الاعیان ج ۵ ص ۳۱۵) و (اعلام النبلاء ج ۴ ص ۲۹۸) و (عیون الانباء ج ۲ ص ۱۶۷). (مرآة الجنان ج ۳ ص ۴۳۴).

۲۰ - قاله : قوله R || .

۱ - قصیده : شعراً R || .

۲ - ریحانها + A و R. ریحانها E. M. N. V || رواح : الراح E. M. N. V. R || .

۳ - اهل - A + E. M. N. V. R || جميل : لذید E. N. V || جميل لقائكم : جمال لقائكم M || .

۴ - وارحمنا + E. M. N. V. و احسرتا R. A || تحملوا : تكلفوا E. M. N. V || سر : متر : E. M. N. V || .

۵ - بالسر + E. M. N. V. R. تالسر A || البائحين : العاشقين N || تباح + M. N. V. R. E. سباح A.

۶ - يحدث R. برت A. تحدث E. N. V. " المدمع : R. الدمع A || عنهم R. E. M. N. V. عليهم A || السفاح E. V || السفاح : الفضح R. A.

أحببنا ما الذي أفسدتم يجفائكم غير الفساد صلاح
جودوا على مسكينكم بلقائكم للصب في خفض الجناح جناح
و إلى لقائكم نفسه مشتاقه وإلى رضاكم طرفه طماح
و بدت شواهد للسقام عليهم فيها لمشكل أمرهم إيضاح
عوذوا بنور الوصل من غسق الدجى فالهجر ليل و الوصال صباح
و تمتعوا فالوقت طاب بقربكم راق الشراب ورقت الاقداح
صافاهم فصفت قلوبهم به في نورها المشكاة و المصباح
لا ذنب للعشاق إن غلب الهوى كتمانهم فتمى الغرام و باحوا
سمحوا بأنفسهم و ما بخلوا بها لمأرأو أن السماح رياح
و دعاهم داعى الحقائق دعوة و غدوا بها مستأنسين و راحوا
مترنحاً و هو الغزال الشارد و بخده الصهباء و التفاح

- ۱ - از احبابنا... صلاح - E. M. N. V || غير R. غير A || .
- ۲ - از جودوا تا... بلقائكم: خفض الجناح وليس عليهم + E. N. V. خفض الجناح لكم وليس عليكم + M || مسكينكم: R. نسلكم A || للصب + E. M. N. V. فالصب R. A || .
- ۳ - از و الى تا... طماح - R. A + E. N. V || مشتاقه: مرتاحة N || .
- ۴ - بدت: جرت R. || للسقام + E. M. N. V. R || للمقام A || .
- ۶ - تمتعوا: تغنموا R || بقربكم R. لقربكم A. || بقربكم: لكم وقد + E || راق: رق E || .
- ۷ - فصفت: فصفوا له: + M. N. V || قلوبهم به: فقلوبهم + M. N. V || از صافاهم... تا المصباح - E || .
- ۸ - از لا ذنب... تا و باحوا - M. || كتمانهم: كتمانهم فيها A. فتمى - R. || .
- ۹ - از سمحوا... تا رياح - M || رأوا + R. داوا A. دروا + E. N. V || .
- ۱۰ - از و دعاهم... تا راحوا - M || غدوا: صدوا A || .
- ۱۱ - از مترنحاً... تا التفاح + N || .

و بشغره الشهد الشهی وقد بدا
 ركبوا على سفن الوفا فدموعهم
 والله ما طلبوا الوقوف ببابه
 لا يطربون لغير ذكر حبيبهم
 حضروا و قد غابت شواهد ذاتهم
 فتشبهوا إن لم يكونوا مثله
 قم يا نديم إلى المدام فهاتها
 أفناهم عنهم وقد كشفت لهم
 قم يا نديم فهاتها في كأسها
 من كرم أكرام بدن ديانة
 هي حمرة الحب القديم و منتهی
 وكذلك نوحاً في السفينة أسكرت
 باصباح ليس على المحب جناح
 حنت إلى ملكوته الارواح
 فكأنما أجسامهم و قلوبهم

- ۱ - از و بشغره... تا اقاح + N || .
 ۵ - از حضروا... تا صاحوا - E || قد غابت + M. N. V. R. غلبت A || .
 ۶ - از تشبهوا... تا فلاح - R || از تشبهوا... تا پایان این قصیده - M و جز بیت باصباح ليس
 على المحب جناح تا پایان قصیده - E ||
 ۷ - از قم... تا الاقداح - R || .
 ۹ - از قم... تا اقداح - N. V || .
 ۱۱ - از هي... تا الراح - N. V || .
 ۱۲ - از و كذا... تا نياح - N. V || كذلك A || رنة + R. ربه A ||
 ۱۳ - صباح + R. جناح A ||
 ۱۴ - از حنت تا پایان این قصیده - N. V || ملكوته + R. الملكوته A ||

من باح بینهم بذكر حبيبه
دمه حلال للسيوف مباح
وله :

لانوار نورالله في القلب أنوار
ولما حضرنا للسرور بمجلس
ودارت علينا للمعارف قهوة
فلما شربناها بأفواه ذنها
وكاشفنا حتى رأينا جهرة
ونخالقنا في سكرنا عند محونا
سجدنا سجوداً حين قال تمتعوا
وأيضاً له : *

أقول لجارتى والدمع جارى
ذرىنى أن أسير فلا تنوحى
فسير السائرین إلى نجاح
ولى عزم الرحيل إلى الديار
فان الشهب أشرفها السوارى
وحال المترفين إلى البوار

۱ - من بینهم + R . من بلیهم A ||

۲ - وله : وقال R ||

۵ - جوهر + R . جواهر A ||

۷ - تواریه : یواریه R ||

* - شش بیت از شعر مذکور در اعلام النبلاء و ترجمه تاریخ حکماء از مرحوم ضیاء الدین درى آمده است و باید متذکر شد که آن مرحوم این اشعار را بفارسی ترجمه نموده اند و دیگر اشعار سهروردی را که در نزهة الارواح یعنی همان تاریخ حکماء وارد شده است نیابورده اند رجوع کنید به (اعلام النبلاء ج ۴ ص ۳۰۲) و (ترجمه کنزالحکمة . جلد دوم ص ۱۴۵) .

۱۰ - وأيضاً له : له R ||

۱۱ - الرحيل : المسير R ||

۱۲ - تنوحى : ينوحى R ||

۱۳ - از فسیر... تا البوار - Z. N || البوار . البوارى A ||

وإنتى فى الظلام رأيت ضوءاً كأن الليل بدل بالنهار
و يأتينى من الصنعاء برق يذكرنى به قرب المزار
وكيف أكون للديدان طعاماً وفوق الفرقدين عرفت دارى
وكم أرضى الاقامة فى فـلاة وأربعة العناصر فى جوارى
إلى كم آخذ الحيات صحبى إلى كم أجعل التنين جارى
إذا لاقيت ذاك الضوء أنتى فلا أدرى يمينى من يسارى
ولى سر عظيم منكروه يدقون الرأس على الجدار
وله أيضاً : *

خلعت هياكلها بجرعاء الحمى وصبت لمغناها القديم تشوقاً
محبوبة سفرت وأسفر صبحها وتجردت عما أجدوا خلقاً

١ - فى الظلام رأيت ضوءاً + Z. N. R . رأيت فى الظلام ضوءاً + A ||

٢ - المزار + Z. N . الديار + R. A ||

٣ - از وكيف ... تا دارى - Z. N ||

٤ - وكم أرضى + Z. N . أرضى + R. A || الاقامة + Z. N . بالاقامة + R. A ||

٥ - آخذ : أجعل + Z. N || .

٧ - ازولى ... تا الجدار - R ||

* - چهاربيت از اين شعر در وفيات الاعيان وأعلام النبلاء ولسان الميزان وسه بيت در سرآة الجنان
ذکر شده است رجوع کنيد به (وفيات الاعيان ج ٥ ص ٣١٤) و (أعلام النبلاء ج ٤ -

ص ٢٩٨) و (لسان الميزان ج ٣ ص ١٥٦) و (سرآة الجنان ج ٣ ص ٤٣٤) .

٨ - وله أيضاً : وقال أيضاً R ||

٩ - بجرعاء الحمى : تجر على الحمى + M || هياكلها : كناهتها L || لمغناها + M. N. V. R ||

L. لمعناها + A. ||

١٠ - از سحجوبة ... تا خلقاً - L. M. N. V. || أجدوا + R . أخذوا + A ||

وتلفتت نحو الديار فشاهدت
 وغدت تردد في الفضاء حنينها
 وقفت تسائله فرد جوابها
 فبكت بعين الحال تعهد عهدها
 فكأنما برق تالق بالحمى
 وله أيضاً:

قد كنت أحذر أن أشقى بفرقتكم
 المرء في كل يوم يرتجى غده
 والقلب يأمل و الآمال كاذبة
 وأيضاً له :

ولما وردنا ماء مدين نستقي
 نزلنا على حى كرام بيوتهم
 على ظمأ منا إلى موقف النجوى
 مقدسة لاهند فيها ولا علوى

۱ - از وتلفتت ... تا فتمزقا - M || . فشاهدت : فشاقتها + L. N. V || ربع : ربع + N. V ||
 L. || عفت : عفا . A. عفت + N. L. V. R ||

۲ - از وغدت ... تا المرتقى - L. M. N. V || حنينها + R. حنينها + A ||
 ۳ - تسائله : مسائلة M ||

۴ - از بكت ... تا تفرقا - L. M. N. V || تعهد : معهد + R ||

۵ - از كأنما تا بالحمى : فكأنها كانت اضاءة بارق + فكأنها كانت ضاءت بارق + R || كأنما
 + V. كأنها + L. M. N. || برق تالق بالحمى + L. N. V || تالق : تالف M ||

۶ - وله أيضاً : وله R ||

۸ - يرتجى : برجى + R ||

۱۰ - وأيضاً له : وقال R ||

۱۲ - علوى + R. علوق A ||

ولاحت لنا نار على البعد اضرمت
سقانا و حيانا و أحيى نفوسنا
وجدنا عليهم من نحب ومن نهوى
وأسكرنا من راح اجلاله العفوى
وله :

كل صبح و كل اشراق
قد لسعت حية الهوى كبدى
أبكى عليكم بدمع مشتاق
فلا طيب لها ولا راقى
الا الحبيب الذى شغفت به
فانه رقى و ترباقى
وله أيضاً :

آيات نبوة الهوى فى ظهرت
هذى كبدى اذا السماء انفطرت
قلبي كتمت وفى زمانى اشتهرت
شوقاً و كواكب الدموع انتثرت
أيضاً :

يا صاح أما رأيت شهياً ظهرت
طرنا طرباً لضوءها حين طرت
قد أحرقت القلوب ثم انتثرت
بانث وأنارت وتولت وسرت
وله أيضاً :

أقسمت بصفو حبكم فى القدم
وقد أمزج حبكم بلحمى و دى
ما زل إلى غير هواكم قدمى
قطعى صلتى وفى وجودى عدمى

وقال ابن أبى أصيبعة فى طبقاته عيون الانباء ومن نظمه : *

۲ - حيانا : أحيانا R ||

۴ - كل صبح : بكل صبح + R || .

۷ - وله : دو بيت R ||

۱۰ - أيضاً : وله R ||

۱۳ - وله أيضاً : وقال R ||

* - این ابیات از اعلام النبلاء نقل می شود ولی چنانکه مؤلف اعلام النبلاء گفته است ←

فنز بالنعيم فان عمرك ينفد وتغتم الدنيا فليس مخلد
 واذا ظفرت بلذة فانمض بها لا يمنعك عن هواك مفند
 وصل الصبوح مع الغبوق فانما دنياك يوم واحد يتردد
 وعدوك يشرب في الجنان مدامة ولتند من اذا اناك الموعد
 كم امة هلكت ودار عطلت ومساجد خربت وعمر معهد
 ولكم نبي قد اتي شريعة قدماً وكم صلوا لها وتعبدوا

وقال عند وفاته وهو يجود بنفسه لما قتل: *

قل لاصحاب رأوني ميتاً فبكوني اذ رأوني حزنا
 لا تظنوني بأنني ميت ليس ذا الميت والله انا
 انا عصفور و هذا قفصي طرت عنه فتخلي رهنا
 وانا اليوم اناجي ملاً وأرى الله عياناً بهنا
 فأخلعوا الأنفس عن أجسادها لترون الحق حقاً بينا
 لا ترعكم سكرة الموت فما هي الا انتقال من هنا
 عنصر الارواح فينا واحد وكذا الاجسام جسم عمنا
 ما أرى نفسي إلا اتم واعتقادي انكم اتم انا
 فمتي ما كان خيراً فلنا ومتي ما كان شراً فبنا
 فارحوني ترجموا انفسكم واعلموا انكم في اثرنا
 من رأني فليقوى نفسه انما الدنيا على قرن الفنا
 وعلیکم من کلامی جملة

→ عین آنها در عیون الانبیا نیز ذکر شده است و این سخن کاملاً صحیح می باشد و من
 عین آنها را در طبقات الاطباء نیز پیدا کردم رجوع کنید به (اعلام النبلاء ج ۴ ص ۲۰۲)
 و (عیون الانبیا فی طبقات الاطباء ج ۲ ص ۱۶۷) .

* - این آیات فقط در اعلام النبلاء آمده است رجوع کنید به (اعلام النبلاء ج ۴ ص ۲۰۲) .

من لطائف کلماته :

من لم یتبهج باعاجیب سرادقات العلیین فهو من الغافلین ومن لم یذق من مآدبة رب العالمین فهو من الخاسرین ومن لم یتلذذ بلذّة اشعة انوار المقربین فهو من المحرومین.

وقال : اذا ضبطت نفسک عن الاشتغال بالزائد علی مهم بدنک الضروری واستکملت بالعلم أنیت علی کثیر من الفضائل وعلیک بالتسایح والاوراد واقطع الخواطر الردیة وانفذ فاذا قطعها اولاً نجوت منها ولا تتأدی بک الی مالا یلائم .

وقال : أكثر الدعاء فی أمر الآخرة وسل الله ما ینی معک أبداً لا یزول .

وقال : لا تتکلم قبل الفکر، کرّر مراراً ثم قل . فان کنت بنطقک صائراً من

الصالحین فتوشکک أن تصیر ملکاً من المقربین .

وقال : لا یتعجب شیء من حالاتک فان الواهب غیر متناهی القوة وعلیک

بقراءة القرآن كأنه ما انزل فی شأنک فقط . واجمع هذه الخصال فی نفسک فتکون من المفلحین .

وقال : الصوفی هو الذی اجتمع فیہ الملكات الشریفة والتصوف اصطلاح

عن هذه .

وقال : کما قصرت قوی الخلائق عن ايجادک قصرت عن اعطاء حق ارشادک بل

٢ - مآدبة R . مادة A ||

٥ - کثیر : کثر A ||

٦ - فاذا R . اذا A || قطعته : قطعته + A . R || منها - R . سنه + A || ولا تتأدی + R .

تبادی A

٧ - لا یزول : ما یزول + A . R ||

٨ - الفکر : الکفر : A . R ||

٩ - فتوشکک : فیوشکک R || تصیر : یصیر . R .

١١ - فتکون : فیکون R ||

هو الذى أعطى كل شىء خلقه ثم هدى . قدرته أوجدتك وكلمته أرشدتك وقال لا يلعبن بك اختلاف العبارات ، فانه اذا بعث ما فى القبور وحضر البشر فى عرصة الله تعالى يوم القيامة ، لعل من كل ألف تسعمائة وتسعون يبعثون من أجدانهم وهم قتلى فى العبارات ذبائح سيوفٍ وعليهم دماؤها وجروحها ، غفلوا عن المعانى وضيعوا المباني .

وقال : الحقيقة شمس واحدة لا تتعدد بتعدد ظاهر من البروج . المدينة واحدة والدروب كثيرة والطرق غيريسيرة .

وقال : ان الرجل لايسير أهلا آلا بالمعارف والمكاشفات العظيمة لابتعب عظيم .

وقال : قد ظهر فى زماننا جماعة يظنون دعاية المتخيلة اذا استهزأت بهم مكاشفة

يريدون بذلك الخيالات التى يجدها من يأكل الحشيش .

وقال : اول الشروع فى الحكمة انسلاخ عن الدنيا وأوسطه مشاهدة الانوار الالهية

وآخره لانهاية له .

وقال : عقيب ذكر المقولات : أنظر كيف الحكمة من النظر فى امور الروحانيات

ومعرفة الطريق الى مشاهداتها ، وسلم الخلع والعلوم العميقة التى تشهد بصحتها الامم الفاضلة ، وعليها كان مدار الحكمة . واعتماد الحكماء الى ما فعل شيع المشائين من الاختصار

١ - خلقه - R ، حقه A ||

٤ - جروحها : خروجها R ||

٥ - لا تتعدد : لا يتعدد R || از لا تتعدد تا المدينة واحدة + A - R ||

٧ - لا تبعت + R . تبعب A ||

٨ - دعاية A . دعاية R ||

٩ - يريدون : يريد A, R || يجدها R . يجدها A ||

١٠ - الشروع R . الشرع A ||

١٢ - النظر فى الروحانيات : النظر الى الامور الروحانيات R ||

على امورٍ تشبه مقولة متى والجدة بحيث صارت التي هي بالحقيقة حكمةً وكان عليها السير. وشهود انوار المللكوت منقطعة لا يعرفها المنتسبون الى الحكمة في هذه الازمنة و انسى لاعلم يا اخواني أنه اذا نادى منادى الحق بظهور الحقائق تنظمس هذه الاقويل الناقصة الشاغلة وان بقيت تبقى في المواقف الجدلية في رياضات المبتدئين ويعود الحكمة الربية فان صاحب الزورة ذوالالاق اذا أتدردق و اذا وعد حقتى .

وقال بعد قوله بين السواد و البياض أنواع غير متناهية : فمثل هذه هوسات و وقعوا فيها لتضيق طريق الحكماء الاقدمين من السلوك و علوم المشاهدة لانوار المللكوت و أسرار الخلع و التجريد و دوام الانصباب الى مطالعة جلال الحق فلما تركوا ، سلط الله عليهم هذه الهوسات . أما تراها كيف تقسى القلب و تضيق الوقت و تشوش الفكر و ليس فيها طائل . بل يجوز النظر فيها لتشحيد الطبع في أوائل أمر السالك ليرتقى الى اهلية العلوم الخفية ، أما الاقتصار عليها فهي جهل و خسارة و ان لم تصدقنى ففكرنى رموز الاقدمين و تأمل كتب افلاطون و هرمس لتعلم أن لهم علوماً أشرف من مقولة متى و المللك .

وقال بعد أن ذكر غرض الافلاك في الحركات على رأى المشائين : و أمّا أنت ان

١ - تشبه + R . نسبة A || صارت + R . صارف A ||

١ - السير در A و R مى باشد ولى مترجم فارسى آن را ستر خوانده و شايد بى تناسب نباشد .

٢ - لاعلم : لا اعلم R و A ||

٣ - منادى الحق R . المنادى الحق A || تنظمس : ينظمس R ||

٤ - الربية : الرئيسية R ||

٥ - الزورة: R الرره A || ذو A . ذات R || الالق + R . الالف A ||

٦ - قوله بين + R . قوانين A || فمثل + R . مثل A ||

٨ - انصباب + R . انصات A ||

٩ - تشوش + R - فتشوش A ||

١١ - الخفية + R . الحقية A ||

١٢ - أفلاطن : افلاطون R ||

١٣ - ذكر : اذكر R ||

أردت أن تكون عالماً الهياً من دون أن تتعب وتواضب على الامور المقرّبة الى القدس فقد حدثت نفسك بالممتنع أو شبه الممتنع . والناس يجتهدون في طلب باطلٍ غاية الاجتهاد وأنصارها بين الامم : فزهّادهم قد يرتكبون الامور الشاقّة و ترك المألوفات لا لغرضٍ شريف بل لمطالب خسيّة فقبح بطالب الحكمة أن لا يجتهد ولا يطلب الطرُق : فان طلبت واجتهدت لانتلث زماناً طويلاً آلا وتأثيتك البارقة النورانية وتسير الى السكينة الالهية الثابتة فما فوقها ان كان لك مرشد وان لم يتيسر الارتقاء الى الملكة الطامسة فلا أقلّ من ملكة البروق .

وقال : لاتحدث نفسك ان كنت امرأً ذاجدً بأن تتسكى على سرائر الطبع راضياً برغد عيشه في هذه الخبرة القدره وتمدّ رجلك و تقول قد أحطت من العلوم الحقيقية بشطرها ولنفسى على حق . كيف وقدفرت قصب السبق على أقرانى إن هذه خطرة ما أفلح من دام عليها قَطُّ .

وقال هذه العلوم صفة صفيّرٍ يستيقظك عن رقدة الغافلين و ما خلقت لتنعمس في مهلك انتبه يا مسكين وانزعج بقوة وارفض أعداء الله فيك و اصعد الى طه و يس لعلك ترى ربك بالمرصاد .

وقال : و ليكن يومك خيراً من أمسك و آلا فانت من الخاسرين روح سرك

۲ - حدثت : حديث R || شبه : سبب R ||

۳ - الشاقّة R . الشافية A ||

۵ - لانتلث : لا يلبث R || الى R . فى A ||

۶ - فما فوقها + A-R ||

۹ - راضياً برغد عيشه + R . راغباً فى رغد عيشه A || تقول A . يقول R || .

۱۰ - قصب السبق R . نصب السق A ||

۱۲ - صفيّر : R . صفر A || يستيقظك R . يستيقظ A || لتنعمس : لتعمس R ||

۱۵ - خيراً + R . خير A ||

بترك ما ثقلت عليك تبعاته واذكر موتك و قدومك على الله في كل يومٍ مراراً . احفظ الناس ليحفظوك . لا تؤخر الى غدٍ شغل يومك فان كل يومٍ آتٍ بمشاغله ولعلك لست تلحقه .

وقال : كن ذا عزيمةٍ فان عزائم الرجال تحرك الاسباب .

وقال : ثبات الحق لا تشغلهم صدعات الاسباب ولا يجزعون من البلاء فان البلاء صراط الله به سيرت قوافل الرجال ؛ ولو سلكته لوجدت عليه آثارهم ولعرفت منه اخبارهم . وكل ارضٍ لم يصبها صيب من المصائب أبت أن تنبت النجاج .
وقال : نعم الرفيقان الجوع والسهر يضعفان أعداء الله من القوى بعقر مطاياها ويبعدان المستسرق لنا الاسراق .

وقال : الفقر سوط الله به ساق الصديق الى فواضل الدرجات .

وقال : يا من كلف بالنطق المبين صبراً على ما أمرت به . أقم الذكر فلن يصدك عنه أحد وسيهلك الله الكافرين بغتةً . ان الله هو القائم على النفوس يستوفي الحقوق للعباد .

١ - ثقلت R . نقلت A || قدومك : قدسك R ||

٢ - ليحفظوك : ليحفظك R . A || آتٍ بمشاغله + ان تشاغله + A ||

٤ - تحرك : يحرك R : ||

٦ - سيرت + R . سرت A ||

٧ - صيب + A . صيب R ||

٨ - عقر + R - قعر + A || و يبعدان - R . يبعد + A || أصولاً من القوى ... يا الاسراق

مفهوم نشد و درستن فارسی نیز همین جمله لا یقرأ است .

١١ - بالنطق . المنطق R || أقم : أفسم R || .

١٢ - از فلن یصدك تا احد درستن فارسی ترجمه نشده است || فلن یصدك + R . ان یصدك

|| A +

وقال: لكل قهوةٍ سكارى ولكل بحرٍ مغرقون، كم بين حائرٍ في الظلمات زحزح عن نور الشمس وبين حائرٍ غرقه ضوءها في قوسها الاقرب .
 وقال: ان تعبدالله حباً خيراً من أن تعبده خوفاً فانّ التعبّد بالتخوف دين اللثام .
 وقال: اعمل لنفسك فلقد ذل من أحوج الى التشنيع .
 وقال: نفّس مدر ككك أيها الانسان بأفضل ما يمكن و نزهها عن خبيثات الامور
 فان قيم الامور بصورها .

وقال: لا يترك الفكرة الخبيثة تسرى كالسّمّ اصر فيها وهي ضعيفة لثلا تستضعفك قوتها . أدرك صغار الامور قبل ان تدر ككك كبارها . اسلك ايها الفكور بقلب يقضان وقف موقف التعظيم وأنت من النور وبأن اغتتموا بقدرتكم الزائلة .
 وقال: يا من اضلّ اقرب الاشياء منه، ما ابعذك عن ابعدها . اطلب بارىء الكلّ في القرب الاقرب وان كان في العلوّ الاعلى قهراً و شرفاً . أمرالله لاسقطك بما توانيت ايها المتخلف ولكنكك تبقى عارياً عن الفضائل . مدّ عينيك مدّاً وابسط ابساطاً واترك الشاغل

۱- زحزح : خرج A. زخرج R || موم اناني ومطالعات فرينبي

۲- قوسها : قوتها R ||

۳- حبا R . حيا A ||

۴- مدر ككك + R . ندر ككك A || يمكن + R . ممكن A ||

۷- ضعيفة : ضعيف R || تستضعفك : يستضعفك R ||

۸- اسلك + R . اسلكك A ||

۹- وبان : بان R || از اغتتموا تا... الزائلة شايد بان اغتتم بقدرتك الزائلة انسب باشد .

۱۱- قهراً + R . جهراً A ||

۱۲- تبقى: يبقى R || عارياً: عريا + R . A || عينيك : عينك R || ابسط ابساطاً را مترجم

فارسی ترجمه نموده است ||

من نبات الظلمة لترى القيوم قائماً بالقمة على رأس الوجود وبالمرصاد فلقد غنى الحبيب
فاين الواجدون هذه برزة النوم والقوم في ملاعب العشق يلعبون. لاتانس بنفار ولا تبغ هيبة
الصمت بالوسط من الكلام .

وقال : لا يترك حامل السيف الجاهل أن يدنو ولا المرأة المستهوية الملقية الجسد في
الطريق أن تشبث بذيله وطوائف من النيران التي قل ضوءها وكثردخانها طفقت تنطفئ
لهبوب ريح زعزع وان عبدة للبطن والفرج يعنون العناء بقطع أديارهم بردهم الى سواء
البرازخ المشحونة بالعذاب .

وقال : العقل نور الله ولا يهتدى الى النور غير النور ولا يظهر صورة فردانية الا مرآة
الله لا يشبه مرآة الجسم اذا انحل التركيب ورجع الواحد الى التوحيد .

وقال : اصرف الفكرة الى الآثار و اعرف الله بأعاجيب آياته بشواهد هيئة الحضور
فان الفكرة لا تتسلط على آلة الارباب .

وقال : اذكرى ايها المدينة الفاضلة ربك بأصواتك الجامعة والصياح والتعظيم
ما ابهاك يا مدينة ، يحيي بذكر الله أسواقها ومشارعها وسككها وبيوتها وسطوحها عند بلوغ

١ - القيوم R . ايقوم A || وبالمرصاد : بالمرصاد R || غنى + R . غفر A و مترجم فارسي

آن را عنى خوانده است . نبات الظلمة را مترجم فارسي گویا بنات الظلمة خوانده است ||

٢ - ملاعب R . تلاعب A || لاتانس : لا يانس + A . R ||

٣ - الجاهل : الجاهلى R || أن يدنو R . لم يدنو A || ولا المرأة : الا المرأة R و A ||

٥ - تشبث : يتشبث ||

٦ - يعنون : يعنو A . R ||

٧ - المشحونة : المشحون A . R ||

٩ - مرآة الله + R . راه الله + A ||

١١ - لا تتسلط : لا يتسلط R . R ||

رأس النيران الى مراسم التسبيح وكبرى تكبيراً أجهرماً، يهزم جنود الشيطان و يقهر عبدة الطاغوت ويرعد خبيثات النفوس ويحرك الأشباح الصحيحة. الجمهوريّة بالتسبيح فريضة في كتاب الله المسطور بالبيان .

وقال : لولا ازاعة المبطلين نطقت الفطرة بشواهد الايمان . ادفعوا هموم الحادثات بحمي الازل . اذا رضى صاحب اليد العليا خسرت الوشاة .

وقال : أمر الله بالرصد اذا توغلت في الهوى علمك الهوى كيف يكون كتاب الله مشهوداً يراه الغافلون ويقرأه العاقلون . ما شكر الربّ بأفضل من الصبر ولا ارضاه كالرضاء . تمّ بتوفيق الله جلّ جلاله وعمّ نواله والصلوة على محمد المصطفى وعلى آله وصحبه وسلّم تسليماً .

ترجمه کلمات قصار سهروردی

از لطایف سخنان او آنکه : کسی که خوشحال و مسرور نشود به نوادر سرادقات غیبی ، او از غافلانست و کسی که از خوان مهبانی پروردگار خود نخورد ، او از زیانکارانست و کسی که از اشعه انوار مقربان محظوظ و متلذذ نباشد ، او از محرومان است .

گفت : هر گاه نفس خود را از اشتغال زیاد تن نگاه داشتی و عنان توجه او را بجانب امور ضروریه بدن معطوف گردانیدی و خود را بمرتبه کمال علم رسانیدی ، بتحقیق که رسیدی به بسیاری از فضایل . و بر توباد بمداومت تسبیح و اُوراد و قطع خواطر ردیه ، و

۱ - کبری + R . کبروا A || أجهرماً : أجهر R || يهزم : يهزم R ||

۲ - الأشباح R . اشباح A || الصحيحة + R . الصحة ||

۳ - لولا - R || ازاعة : ارایمة R || نطقت : نطقت R || بشواهد R . شواهد A ||

۴ - بحمی : بحميا A . R || اذا + R . اذا A ||

۷ - العاقلون : الغافلون R ||

۸ - پس از المصطفى در R آمده است : سيدنا و نبينا و حبيبنا .

۱۲ - متلذذ : ملتذذ F ||

چون قطع خاطر کردی بهمان مرتبه آرام مگیر وقانع مشو، بلکه خود را بمراتب بلندتر از آن برسان والا می کشاند بر آنچه چیزی که طبع تو نباشد.

گفت: در آخرت بیشتر بدعا و خضوع باید بود.

گفت: بطلبید از خدا چیزی را که از شما جدا نشود تا آنکه بمبدأ خود واصل شوید.

گفت: پیش از فکر سخن مگویی، مگر تأمل نمای پس بگویی زیرا که بسخن از

صالحان می شوی یا فرشته ای از فرشته های مقرب می گردی.

و گفت: در شگفت مباش از حالات خود چه و اهب فیض را قوت غیر متناهیست

و بر تو باد بقراءت قرآن چنانچه گویا نازل نشده است مگر در شأن تو و بس. این خصلمهارا

در نفس جمع آر که از دستگاران گردی.

گفت صوفی کسی است که جامع ملکات شریفه باشد و تصوف عبارت از این است.

گفت: چنانچه قوای خلاق را قدرت ایجاد تو نیست همچنین قوت بخشش ارشاد

و هدایت تو ندارد، بلکه اوست که بخشنده خلعت وجود است همه اشیاء را و راه نماینده

آنها. قدرتش ترا بوجود آورده و حکمتش هدایت کرده و راه نموده.

و گفت باید که خود را باز بیچه اختلاف نسازند زیرا که چون اهل قبور از قبرها

برخیزند، موجودات در عرصه الهی حاضر آیند، روز قیامت از هر هزار کس نهصد و

نود و نه از قبرها برخیزند. و ایشان کشته عبارات باشند چون کشته های شمشیرها و برگردن

ایشان است خون ایشان که غافل شدند از معانی و بصنعت و کار در آوردند مبنای را.

۱ - از بهمان مرتبه تا برسان ترجمه انفاست که در متن عربی آمده.

۲ - و الا می کشاند: ترجمه و لا تتادی بک می باشد که در متن عربی آمده است گویا مترجم و لا تتادی را و الا تتادی خوانده است.

۷ - قوت غیر متناهیست: غیر قوت متناهیست F ||

۱۶ - نهصد و نود و نه در متن R و A چنین است: تسعمائة و تسعون یعنی کلمه نه از اضافات مترجم است.

۱۷ - بصنعت و کار در آوردند ترجمه ضیعوا می باشد که در متن R و A آمده است و گویا مترجم آن را صنعوا خوانده است.

گفت: حقیقت یک آفتاب است که متعدد و متکثر می شود بتعدد ظاهر از دریچه ها و روزنها و شکافها که شهریکی است و خانه ها بسیار و راهها بی شمار.

و گفت: مردان بمرتبه اهلیت نمی رسند مگر با کتساب معارف کریمه و اتصاف بمکاشفات عظیمه نه بتعب بسیار و مشقت بی اندازه.

و گفتم: در زمان ما جمعی ظاهر شده اند که بازیهای متخیله را در وقت استمراء بایشان، مکاشفه می انگارند یعنی خیالاتی که حاصل شود نفس را ازار نکاب خوردنیهای ردی.

و گفتم: اول شروع در حکمت، برآمدنست از دنیا و میانه آن مشاهده انوار الهی و آخرش سفر غیر متناهی. و بعد از ذکر مقولات می گوید: نظر کن که چگونه است حکمت کسی که نظر کند در احوال روحانیان و در شناخت طریق مشاهده جمال ایشان و نردبان خلع و قطع و علوم عمیق و دقیقه که بصحبت آنها گواهی می دهند اُم فاضله و بر آن نردبان است مدار حکمت. و اعتماد حکماء مشایی را از رهگذر اختصار ایشان بر امور نسبی که مقوله متی وجده باشد تشنیع می کرد و می گفت بروجهی که این امور نسبی را از روی حقیقت حکمت قرار داده اند همانا علت این اشتباه پوشیدگی آنست. مشاهده انوار ملکوت متقطعست. نمی شناسند آن را کسانی که در این زمان منسوبند بحکمت. بتحقیق من می دانم این برادران من هر گاه که بظهور حقایق، ندای منادی حق در دهند این حکمهای ناقصه شاغله از مبدأ محو و نابود می گردد و اگر باقی ماند در مواقف جدلیه که در ریاضات مبتدی

۱ - بتعدد ظاهر از دریچه ها ترجمه این کلمات عربی است: بتعدد ظاهر من البروج.

۹ - حکمت کسی که نظر کند در احوال روحانیان درستن A و R چنین به عربی بیان شده: کیف الحکمت من النظر فی أمور الروحانیات شاید مترجم من النظر من نظر فی امور الروحانیین خوانده است.

۱۲ - کلمه تشنیع درستن عربی وجود ندارد و ممکن است مترجم شیخ را شنع خوانده باشد.

۱۳ - کلمه که ترجمه واژه اشتباه باشد درستن عربی وجود ندارد و در A و R سیر آمده است که مترجم آن را ستر منظور داشته است.

ظاهر می‌گردد. و حکمت ربی عود می‌کند.

گفت: صاحب زورت صاحب ننگ و ناموس است اگر بکسی سخن حق برساند آنرا بصورت صدق و راستی می‌آراید و اگر وعده کند آنرا محقق می‌گرداند و بجای می‌آرد. و بعد از آنکه گفته‌است میان سواد و بیاض انواع غیر متناهی است؛ گفته‌است: مثل این چیزها هوسها و علتهاست که در آن میان افتاده‌اند از برای تضحیح طریق حکمای پیشین در سلوک و علوم مشاهده‌انوار ملکوت و اسرار خلع و تجرید و دوام بمطالعه جلال و بزرگی حق عزاسمه؛ زیرا که چون این حکمت را ترك کردند خدای تعالی این هوسها را بر آن صحیح مسلط گردنید نمی‌بینی آنها را که چگونه مشر قساوت دلند و مضیع وقت و مشوش فکر و حال آنکه در آنها اصلا فایده نیست. در اول کار، سالک را برای انتعاش طبیعت می‌شاید که نظر در آنها کند تا ترقی نماید باهلیت یافتن علوم خفیه. اما اینکه اختصار بر آن کند این خود جهلیست بغایت مذموم و حسرتیست بس معلوم. و اگر چنانچه در این امر تصدیق من نکنی، تأمل نمای در رموز پیشینیان و اندیشه کن در کتب افلاطن و هرمس تا بدانی که ایشان را علومیست اشرف از مقوله متی و مالک. و بعد از آنکه برای مشائین ذکر غرض افلاک در حرکات کرده‌است می‌گوید: اگر تو اراده دانستن اینها کنی، بی آنکه تعب و رنج بر خود دهی و مواظبت نمایی بر کارهایی که ترا بعالم قدس نزدیک گرداند. مکن سخن محال امیر را. و آنچه شبیهست به محال بر خود راه‌مده مردمان نهایت سعی و اجتهاد می‌نمایند در طلب باطل، چنانچه زاهدترین ایشان مرتکب امور شاقه و ترك مألوفات و مأنوسات می‌کنند نه از برای غرض صحیحی بلکه از برای مطالب خسیسه دنیه. پس زیانکار طالب حکمتی که اجتهاد نکند و طلب ندارد نهایت مراتب را. اگر چنانچه طلب کنی و اجتهاد نمایی بانندک زمانی بارقه نوری ترا دریابد و ترا از تو بر باید و ترقی کنی

۱ - حکمت ربی: حکمت عربی F ||

۱۵ - نمایی - F ||

۱۶ - مکن: بکن F || شبیهست: شبهست F ||

بسوی سکینه^۶ الهیه ثابته و بالاتر از آن اگر ترا مرشدی باشد و اگر بملکه^۷ محوکننده ترقی
نهایی آفلا^۸ بملکه^۹ برقیه خواهی رسید.

وگفت اگر مرد صاحب جد و جهدی با نفس خود سخن مگوی درحالیکه تکیه
بر سریر طبع داشته باشی و راضی باشی بعیش خوب گوارا در این گند خرابه و پامهای خود را
دراز کنی و گویی که آنچه نصیب من بود از علوم حقیقیه یافتیم. و نفس مرا نیز بر من
حق است چگونه نباشد که من قصب السبق از امثال و اقربان خود گذرانیدم. بتحقیق که
این خطر بیست بس عظیم و طریقیست پرسقیم و کسی که شیوه و شعارش این شد هرگز
روی فلاح و رستگاری ندید.

وگفت: این علوم مانند صغیری است که ترا از خواب غفلت بیدار می سازد. و تو
مخلوق نشده ای از برای آنکه در مهلکه فروروی، واقف شوای مسکین و بسوی آل طه
و یس صعود و عروج نمای. امید است که به بینی پروردگار خود را براه راست.

وگفت: امروز تو باید که بهتر از دیروز تو باشد و آلا از زیانکارانی. خوشحال و
فرحناک ساز دل خود را بترك آنچه گران است بر تو مکافات او. و یاد آر مرگ خود را و
رسیدن بحق تعالی در شبانروزی بارها. محافظت خاطر مردمان کن تا مردمان محافظت
خاطر تو نمایند. کار امروز را بفردا میفکن چه هر روزی بمشاغل آن روز خواهد آمد و باشد
که توبه آن نرسی.

وگفت: صاحب عزیمت باش که عزیمت مردان محرك اسباب است.

وگفت دوستان حق را صدمات و دکتهای حوادث از حق مشغول نمی سازد. و از
ورود بلا بجزع و اضطراب در نمی آیند. بتحقیق بلا پلیست که معبر قوافل مردان است
اگر چنانچه طریقه^{۱۰} بلا را مسلوک داری، می یابی بر آن آثار مردان را، و می شناسی در آن
احوال ایشان را. و هر زمینی که بر آن باران مصایب و اندوه نبارید گیاه نجات و رستگاری

۶ - قصب السبق - F ||

۸ - فلاح و رستگاری: فلاح و رستگاری F ||

از آن برنمید .

وگفت نیکو دو رفیقست گرسنگی و بیداری که دشمنان حق را از قوای و لوی حیوانی ضعیف می کنند و دور می سازند از دردی جوی دردی را .

وگفت : ای آنکه شیفته شده ای به بیان روشن و دوری از آنچه بآن مأموری ، استادگی کن ذکر را که زود باشد خدای تعالی کافران را به یکبار هلاک سازد بتحقیق که حق تعالی است قایم بر نفوس و استیفای قوائی که خدمتکارانند بندگان را .

وگفت : هر می را مستی است و هر بحری را غریبی ، چندان باشند از حیرت زده ها که بشناسند و به بینند روشنی آفتاب را در نهایت نزدیکی .

وگفت : عبادت کنند حق را از روی محبت و دوستی نه از رهگذر ترس و وهم که پرستش از روی ترس دین لثمانست .

وگفت : کار کن که هر که محتاج تشنیه شد خوار شد .

وگفت : آنچه مدرک است در تو ، آنرا خوب ساز و بصفه نیکو بیارای به بهترین وجهی که ترا ممکن است و پاکیزه گردان او را از کارهای خبیثه بد که قیمت چیزها بصورت ایشان است .

وگفت : فکرهای خبیث بد را ترک کنند و بخود راه ندهند که سرایت می کند چون سرایت زهر که هر چه ضعیف باشد ، ترا قوت او ضعیف سازد و خردترین کارها را دریاب پیش از آنکه بزرگترین کارها را ترا دریابد . ای صاحب فکر بدل بیدار راه حق را مسلوک دار و در موقف تعظیم اقامت نمای که تو از نوری .

وگفت : ای آنکه گم کرده ای نزدیکترین چیزها را بخود ، چه چیز ترا دور

۲ - لوی در متن فارسی چنین است و شاید گوی باشد و اصولاً از قوای تا دردی را برای این حقیر مفهوم شد .

۴ - دوری از آنچه بآن مأموری در متن عربی چنین آمده : صبرا علی ما أسرت به .

۶ - استیفای قوا ترجمه این عبارت عربی است یستوفی الحقوق للعباد .

انداخته است که دور نمی کنی از خود دورترین چیزها را. طلب نمای مبدأ کل را در غایت نزدیکی اگر چه او در غایت بلندی است از روی غلبه و شرف. بجهت سستی قوای مختلف، خدای تعالی تکلیف امور شاقه نمی کند ولیکن قریب برهنه خواهی ماند از لباس فضائل. بکش چشمهای خرد را و ترك كن آنچه شاغلت از مصاحبان ظلمت تا به بینی حضرت قیوم را ایستاده بر سر هستی بطریق مستقیم و منتظرست و رنج و انتظار می کشد که بجاست عاشقان طالب و این مشاغل برزهای خواب آمد و قوم در بارگاه عشق در جست و جو و طلبند.

وگفت: خواری خاموشی را بخود راه مده اگر بر سخن خوب قادری.

وگفت: جاهل شمشیر دار را مگذار که به پیش تو آید و زنی را که میل دلها به طرف او باشد و خود را از پرده برمی آرد مگذار که فراخ دامانی کند و دسته دسته آتشها که روشنیش کم، دودش بسیار است می شاید که وزیدن بادی بر طرف گردد. بدان بنده شکم و فرج بتعنی گرفتار است که نمی گذارد چیزی را که بایشان رسد. می برد ایشان را به بدترین برزخها که پر باشد از عذاب.

وگفت: عقل نور خداست غیر نور بآن نور راه نمی برد.

وگفت: ظاهر نمی شود صورت فردانیت مگر در آینه فردانیت نفس، آینه خداست که آینه های جسمی بآن مشابهت ندارد و چون ترکیب رشته التیام از هم گسیخت واحد بتوحید پیوست.

وگفت: توجه فکر را بسوی آثار مصروف دار و خدا را بآیات حسنه ستوده بشواهد هیأت حضور بشناس که فکر و اندیشه را بساحت شناخت جلال ربّ الأرباب راه نیست

۲ - قوای : توای F ||

۴ - مصاحبان ظلمت ترجمه نبات الظلمة است که در متن عربی آمده.

۹ - رنج می کشد در متن عربی غنی آمده است و گویا مترجم آنرا عنی خوانده است.

۱۰ - آتشها : آستها F ||

۱۹ - بساحت : بساخت F ||

و مسلط بر آن نمی شود .

و گفت ای اهل مدینه^۳ فاضله ذکر کنید پروردگار خود را با آوازهای بلند از روی تفخیم و تعظیم که چه چیز را حسن داده و طراوت بخشیده ای مدینه . به نغمه سرائی در آرزو بند کرد خدا بازارها و راهها و کوچه ها و خانه ها و سطحهای خود را وقت رسیدن روشن ترین نیران بمراسم تسبیح ، تکبیر کنید تکبیر بلندی که لشکر شیاطین را بهزیمت برد و پرستندگان طاغوت را مقهور و مغلوب گرداند و نفوس خبیثه را در لرزه آرد و اشباح صحیحه^۴ سلیمه را بجنبش در آورد و تسبیح فرضیست و مبین در کتاب الله المسطور .

و گفت : اگر گمراهی اهل بطلان نمی بود فطرت بشواهد ایمان گویا می شد . هموم حوادث آیام را بحاجت ازلی دور کنید .

و گفت : هرگاه صاحب دست بالا راضی شود سخن چین را نصیبه زیانکار نیست .
و گفت امر خدای تعالی در راه است می رسد .

و گفت : تو فرو رفتی در هوا ، شاگرد گشتی هوارا بصدا هوا ، کتاب حق تعالی چگونه باشد مشهود که می بیند آنرا غافلان و می خوانند عاقلان .

گفت : شکر گفته نشد پروردگار را به چیزی بهتر از صبر و راضی نساخت او را چیزی همچو رضا ، بتوفیق الله تعالی تمام شد دورود لے پایان بر محمد مصطفی و آل مرتضای او باد ، صلوات الله علیهم اجمعین .

۳ - تفخیم: تعجب F || که چیزا... تا طراوت بخشیده ای مدینه ترجمه این جمله عربی است ما أبهاک یا مدینه || به نغمه سرایی ترجمه یحیی است که در متن عربی آمده و گویا مترجم آن را یعنی خواننده و به نغمه سرایی ترجمه نموده است .

۱۰ - صاحب دست بالا ترجمه صاحب الید العالی است .